

ماشاء الله ج. اسلامی به مشروطه ایرانی "آجودانی"

## راست و پوست کنده بگوئید

### قرار است به استقبال رضاخان برویم؟

بخش سوم - ن. کیانی

بر خلاف آنچه آقای آجودانی در کتابش می گوید، حوادث پس از انقلاب مشروطه و حادثه دوم فروردین ۱۳۰۳ نه تنها ایستادگی مردم برای دفاع از مشروطیت و آزادی ها را نشان می دهد، بلکه عیان می سازد که تاریخ انقلاب مشروطه بیانگر عظمت و بزرگی کاری است که روشنگران و اصلاحگران و روحانیان مشروطه خواه برای مردمی کردن آرمان های دموکراسی و قانون خواهی در ایران انجام دادند.

کتاب "مشروطه ایرانی" یک پسرفت بزرگ در تاریخ نگاری انقلاب مشروطه و درک علل و عوامل تحولات اجتماعی و تاریخی در ایران است. آقای آجودانی در این کتاب به یک وارونه سازی همه جانبه دست زده است و این وارونه سازی ممکن نشده مگر به برکت سانسوری که بر تاریخ ایران و تاریخ نگاری ایران در طی بیش از ۷۰ سال حاکم بوده است.

به برخی از احکام و ادعاهای آقای آجودانی توجه کنیم:

"سال ها پیش از آنکه رضاشاه، رضاشاه شود، آزادی در پای درخت استقلال ایران قربانی شده بود. حکومت او برآمد چنین شرایط تاریخی بود، نه عامل آن." (روزنامک)

"مشروطه ی ایرانی داستان رنگ باختن این آزادی و تقلیل پیدا کردن آن و بیانگر این است که چگونه استقلال ایران اهمیت بیشتری از آزادی پیدا کرد." (همانجا)

"به آنچه ما در دوره مشروطه اهمیت دادیم، استقلال بود نه دموکراسی و نه آزادی های فردی. ما در واقع به جهت مشکلات تاریخمان دموکراسی را در انقلاب مشروطه قربانی کردیم." (مصاحبه با شرق)

"اگر دقت کنید می بینید که بین جریان های مذهبی ای که در انقلاب ۵۷ مشارکت داشتند، با جریان های چپی موثر در آن انقلاب از نظر نگاه به مدنیت غربی، آزادی و استقلال تفاوت معناداری وجود ندارد. این امر حاصل همین تناقضات بنیادینی است که در تجدد ما وجود داشت." (روزنامک)

آقای آجودانی نان سانسور و بی خبری را می خورد. تنها به یک واقعه تاریخی اشاره می کنیم که در کتاب پرارزش "تاریخ احزاب سیاسی" ملک الشعرا ی بهار ثبت شده است. یعنی حادثه دوم اردیبهشت ۱۳۰۳ که بهار از آن بعنوان "انقلاب" نام می برد. اهمیت این واقعه در تاریخ معاصر ایران و در تاریخ انقلاب مشروطه شاید کمتر از حادثه ۳۰ تیر در دهه ۱۳۳۰ نباشد. واقعه ای که تاریخ نگاری پهلوی آن را دفن و از تاریخ ایران و حافظه تاریخی ملت ما پاک کرده و تاریخ نگاری جمهوری اسلامی اجازه طرح آن را نمی دهد و شاید اگر بهار آن را در کتاب خود ثبت نکرده بود ما هم امروز از آن بی خبر بودیم و با آقای آجودانی هم صدا می شدیم.

این حادثه مربوط به دورانی است که رضاخان می خواست بنام جمهوری رژیم دیکتاتوری خود را برقرار کند و مردم به مقابله با خطر این دیکتاتوری برخاسته بودند. در این روز مردم به سمت مجلس تظاهرات می کنند و بهار که خود در مجلس شورای ملی حاضر بوده و شاهد حوادث است پس از اشاره به تظاهرات مردم، حضور رضاخان ملقب به سردار سپه

را که در آن زمان رئیس الوزرا بود شرح می دهد که به چند خطی از آن بطور خیلی خلاصه اشاره می کنیم تا عیار ادعاهای آقای اجودانی روشن شود:

"ده دقیقه طول نکشید که سردار سپه شلاق بلندی در دست با عدهای همراهان وارد گردید. اما به زحمت از میان مردم عبور می کرد، تا رسید به بحبوحه جمعیتی که به سخنرانی ناطقی گوش می دادند و پشتشان به درب مجلس و رویشان به سخنگو بود و رئیس دولت را نمی دیدند و از پیش پای ایشان برنخاسته، راه ندادند. سردار سپه اینجا با شلاقی که در دست داشت، اشاره کرد و چند تن صاحب منصب که به همراه مشارالیه بودند، با شمشیر کشیده به مردمی که نشسته بودند حمله بردند و جمعی سرباز نیز با ته تفنگ و سرنیزه به زدن مردم از سه طرف مشغول شدند و جماعت را لوله کرده روی هم ریختند! سربازان مردم را به اطراف پراکنده، از نرده چوبی که بین باغ و حیاط کتابخانه بود، به آن طرف ریختند. قسمتی از نرده خراب شد و جرزهایش که از آجر بود، به روی مردم افتاد. در باغ و حیاط کتابخانه و باغ بزرگ همه جا بزن بزن بود! مردم که مهیای دفاع نبودند، متحیر شدند. غلغله برخاست و دشنام به رئیس دولت و هتاکی به وکلا از حنجره ها شنیده شد!

مردم سپس با سنگ و چوب و آجر پاره و بوته های گل و کلم و غیره که می پراندند، بنای دفاع را گذاردند و به سردار سپه نیز حمله کردند و چندین فقره به سوی او پاره خشت و آجر و بوته کلم پرانده شد!

مجلس من را بیرون فرستاد که از وضعیت مستحضر شوم. به محض رسیدن به پشت پنجره، دیدن اوضاع بیرون و ورود رئیس دولت پشتم را به لرزه آورد. دیدم که سردار سپه، لب گلکاری ها ایستاده، شئل آبی به دوش دارد. شیخی معمم که گویا حاج شیخ مهدی سلطان بود، جلو آمد و چیزی به سردار سپه گفت و به روی او تف انداخت و یکی از همراهان سردار سپه، بنام میرزا کریم خان، سیلی به شیخ زد و او را به پاسبانان سپرد که ببرند و حبس کنند. در مقابل حمله و چیز پراندن مردم، سردار سپه از خود دفاع می کرد و خم می شد. مردم گاهی جلو می آمدند و به وکلا دشنام می دادند و یاحسین می کشیدند و گاهی از جلو حمله سربازان عقب نشسته، به طبقه سبزی کاری پایین می گریختند. من اوضاع را وخیم دیدم و شایسته ندیدم که رئیس دولت با مردم دست به یخه شود."

این وضع که مربوط به دو سال پیش از شاه شدن رضاخان است را مقایسه کنید با آن وحشت و ناامنی و دیکتاتوری که چند سال بعد بوجود آمد. بهار ادامه می دهد:

"من به عجله از عمارت پایین دویده، پهلوئی ایشان رفتم و گفتم «بفرمایید بیانید بالا»، و رئیس دولت را به طرف سرسرا راهنمایی کردم. سردار سپه متوحش بود و دنبال رئیس مجلس می گشت.

آقای موتمن الملک (رئیس مجلس) هم پس از دیدن واقعه برخاسته به سوی سرسرا و مجلس می آمد. در وسط اتاق شرقی آن دو بهم رسیدند. در وسط اتاق، رئیس مجلس به رئیس الوزرا رسید از او رد شد و به من رسید. ناگاه، رئیس الوزراء برگشت و گفت: «آقای رئیس! من آدم شما را ملاقات کنم.» رئیس مجلس برگشته، گفت: «چرا آمدی؟ چرا مردم را زدی؟ اینجا مجلس ملی است، امر و نهی و اداره آن با منست. الان معلوم می شود...»

سردار سپه از صدای زنگ و پرخاش موتمن الملک خود را باخت. تردید و سرگشتگی در سیمای آن مرد خارق العاده و عجیب پدیدار گشت.  
... سردار سپه گفت:

آقای رئیس مجلس نمی خواهند مردم را بشناسند! من قاند هستم، من ناجی هستم! وکلا به من تلفون کردند که اگر نیایی، ما را مردم خواهند کشت، من برای نجات وکلا آمدم. مشیرالدوله با کمال متانت چنین گفت:

خوب نکردید که بدون اجازه، برخلاف قانون، با اسلحه وارد مجلس شدید، زیرا می دانید که با اسلحه نباید وارد مجلس و فضای مجلس شد. مجلس از خودش گارد مخصوصی دارد. اگر ما اینجا را هم مثل حضرت عبدالعظیم و سایر نقاط بی احترام و بی اعتبار کنیم، مردم جای دیگری را برای پناه خود پیدا خواهند کرد. وظیفه ما این بوده و هست که احترام مجلس محفوظ بماند."

چه بر مردم گذشته بود؟

سربازان مردم را به قصد کشت زده بودند و چون مردم نمی رفتند و باز هجوم می آوردند، ضربات متواتر می شد. بنابراین عده زیادی مجروح شدند. مدت یک ساعت و نیم این زدن و بستن دوام داشت و از دم در مجلس در میان غلغله مردم، کوچه ای بوسیله پلیس تا دم کلانتری میدان مجلس، که پنجاه قدم فاصله است، باز شده بود و هر کس را پلیس تشخیص می داد که باید دستگیر شود، از داخل مجلس دستگیر کرده، از کوچه مزبور به کلانتری و از آنجا به شهربانی برده، زندانی می کردند.

همه معاریف از اصناف و تجار و کسبه و مردم معمم را که می گفتند متجاوز از سیصد نفر بودند، زندانی کردند. بعلاوه، اتاق ها و صحن کلانتری ۲ از بازداشتی و توقیف شده پر شده بود.

گفته شد که ۴۰ تن مرده اند و صدها نفر زخمی شده اند. اما چون رسیدگی و محاکمه ای بعمل نیامد، حقیقت این امر درست معلوم نشده که عده کشته و زخمی چه بوده است."

آری! این همان سرگذشت "مشروطه ایرانی" است که رضاخان - برخلاف ادعای آقای آجودانی- نه قبل از آنکه شاه شود، بلکه برای آنکه بتواند شاه شود دموکراسی و مشروطه را قربانی کرد. این همان بخش تاریخ مشروطه ایران است که دفن شده است. یعنی این واقعیت که استقرار دیکتاتوری نظامی رضاشاه بود که به عصر انقلاب مشروطه، عصر دموکراسی و مجلس ملی پایان داد.

آقای آجودانی در وارونه سازی تاریخی خود مدعیست که مشروطه ایرانی دموکراسی را در پای استقلال قربانی کرد در حالیکه تاریخ مشروطه برعکس نشان می دهد که این استعمار و امپریالیسم بود که دموکراسی را مانع ادامه غارتگری تشخیص داد و آن را قربانی ادامه وابستگی کرد. به توپ بستن مجلس توسط روسیه تزاری، اولتیماتوم ها و تهدید ها به اشغال پایتخت، ترتیب دادن کودتای سوم اسفند به قصد ایجاد یک حکومت متمرکز و ... برای آقای آجودانی معکوس شده و او مدعیست که نه استعمار و امپریالیسم بلکه "ما" یعنی این مردم کشور ما بودند که خود دموکراسی را قربانی کردند تا استقلال کشور حفظ شود. در حالیکه آنچه با قربانی شدن دموکراسی حفظ شد استقلال کشور نبود بلکه ادامه وابستگی و غارتگری بود. اگر چنین نبود دیکتاتوری رضاشاه یک روزه در شهریور ۲۰ فرو نمی پاشید و لازم نبود ۵۰ سال بعد مردم ما برای کسب استقلال و آزادی بار دیگر انقلاب کنند. آقای آجودانی با این ادعاها در واقع دارد برای راست حاکم جمهوری اسلامی پشتوانه تاریخی می سازد و تقابل آن با دموکراسی را **به حساب مردم** می نویسد و به پای حفظ استقلال کشور می گذارد. اما دیکتاتوری نظامی در ایران کنونی سرنوشتی بهتر از دیکتاتوری رضاشاه و پایانی درخشان تر از آن نخواهد داشت. اینکه امپریالیسم و استعمار خارجی در تحمیل چنین سرنوشتی به انقلاب ایران همان اندازه سود می برند که در فاجعه استقرار دیکتاتوری رضاخان سود بردند نیز جای تردید نیست.

اما حوادث پس از انقلاب مشروطه و حادثه دوم فروردین ۱۳۰۳ که از قول ملک الشعرابهار به آن اشاره کردیم نه تنها ایستادگی مردم برای دفاع از مشروطیت و آزادیها را نشان می دهد، بلکه مسئله ای بسیار بزرگتر را نیز عیان می سازد. این تاریخ بیانگر عظمت و بزرگی کاری است که روشنگران و اصلاحگران و روحانیان مشروطه خواه برای مردمی کردن آرمان های دموکراسی و قانون خواهی در ایران انجام دادند. درست عکس آنچه آقای آجودانی می گوید، با گذشت زمان ما تازه به بزرگی و عمق کار آنان پی می بریم. در کشوری که تا چند دهه پیش از آن، مردم شاه را "سایه خدا" می دانستند، جان و مال و ناموس نه تنها مردم عادی بلکه حتی بزرگان و لشکریان و دولتمردان در دست یک تن یعنی شاه بود و او با یک اشاره می توانست هر کس را که می خواست نابود کند، در کشوری که نیمی از درآمد کشور و مالیات اجباری رعایا خرج حرمسرای فتحعلی شاه بود و یا آقا محمدخان با دست خود چندین هزار چشم های درآورده مردم کرمان را می شمرد تا مبادا جلاد به کسی ارفاغ کرده باشد، در چنین کشوری انقلاب مشروطه ایران و زمینه سازی های امثال ملکم و مستشارالدوله و ملا کاظم خراسانی و نائینی و ... چه تحول عظیم فکری را بوجود آورد که مردم در صحن مجلس چنان ایستادگی را نشان دادند که بهار به چشم دید و در کتاب تاریخ احزاب سیاسی ایران نوشت. همین مردم به روی رییس الوزرای کشور تف انداختند.

مشروطه ایرانی برخلاف تحریف و وراونه سازی آقای آجودانی داستان حقارت و کوریبندی روشنفکران ما و مردم ما نیست. داستان عظمت کار و مبارزه آنان است. ایراد آن نیست که در ایران اجازه چاپ هشتم به "مشروطه ایرانی می دهند"، ایراد کار آنجاست که سنگ را می بندند و سگ را رها می کنند. ایراد آنست که اجازه انتشار نقد این نوع آثار را نمی دهند. اجازه نمی دهند زیرا، این آثار را پیش زمینه فکری و تاریخی تکرار همان فاجعه ای می دانند که بهار در "تاریخ احزاب سیاسی" نوشت!